

مبانی قرآنی اصلاح الگوی مصرف*

□ حجت الاسلام نصرالله انصاری
طلبه سطح چهار مجتمع آموزش عالی فقه

چکیده

برای اصلاح الگوی مصرف، مراجعه به رهنمودهای قرآنی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. الگوی مصرف متشکل از شکل مصرف (ترکیب کالاهای مصرفی) و سطح مصرف (میزان کالاهای مصرف شده) است. در قرآن مبانی و اصولی وجود دارند که رعایت آنها شکل و نظم خاصی به الگوی مصرف می‌بخشد. برخی از مبانی مطرح شده در قرآن به اصلاح هر دو عنصر الگوی مصرف می‌پردازند. این مبانی عبارت‌اند از: توحید، معاد، جانشینی، نگرش قرآن به دنیا، مالکیت و ثروت. برخی دیگر از آیات قرآن تنها به اصلاح عنصر اول الگوی مصرف یعنی ترکیب کالاهای مصرفی توجه دارند، مانند آیاتی که بر ممنوعیت مصرف کالاهای مضر، گروهی از گوشتها و نوشیدنیها دلالت می‌کنند. دسته دیگر از آیات ناظر به سطح و میزان مصرف‌اند و اصول و معیارهایی برای تعیین مقدار مصرف ارائه می‌دهند. از بررسی همه این آیات این نتیجه به دست می‌آید که مصرف در اسلام ابزاری است برای رسیدن به هدف اساسی‌تری که انسان برای آن آفریده شده است و باید طبق اصول و معیارهای مشخصی تنظیم شود.

کلیدواژه‌ها: اصلاح، الگوی مصرف، توحید، معاد، کالا.

مقدمه

در مکاتب و نظامهای مادی، به ویژه نظام سرمایه‌داری، مصرف تنها به لحاظ تأمین نیازهای زیستی و روانی اهمیت دارد. اما از نظر اسلام که نیازهای انسان را دارای دو بعد مادی و معنوی می‌داند، مصرف از اهمیت مضاعف برخوردار می‌شود، چرا که هم برای تأمین نیازهای مادی لازم است و هم نیازهای معنوی. پیوند مصرف با نیازهای معنوی انسان، الگوی مصرف در اسلام را از الگوهای مشابه متمایز می‌سازد و چارچوب منحصر به فردی به آن می‌بخشد که رعایت آن، جوامع اسلامی را هم در تأمین نیازهای مادی و هم معنوی یاری می‌رساند.

امروزه به دلیل گسترش و نفوذ نظام سرمایه‌داری غرب در جهان و به ویژه کشورهای اسلامی، شاهد تحول و دگرگونی در الگوی مصرف جوامع اسلامی به سمت الگوی مصرف سرمایه‌داری و شیوع پدیده مصرف‌گرایی هستیم. مخاطرات و پیامدهای منفی این پدیده، ضرورت بازنگری در الگوی مصرف کنونی کشورهای اسلامی و بازگشت به الگوی مورد نظر اسلام را پیش از پیش نمایان ساخته است. برای این منظور مراجعه به رهنمودهای قرآنی در درجه اول اهمیت قرار دارد. بر مبنای همین ضرورت، نوشتار حاضر در نظر دارد به بررسی هرچند اجمالی مبانی قرآنی اصلاح الگوی مصرف بپردازد تا شاید گام مثبتی در این عرصه به شمار بیاید.

مفاهیم

۱. مبانی قرآنی

منظور از مبانی قرآنی، آن دسته از اصول، ارزشها و نگرشهای پذیرفته شده قرآن است که به رفتار انسان از جمله رفتار مصرفی او شکل و نظمی خاص می‌بخشد. این مبانی ممکن است اصول اعتقادی باشد و یا هر مقوله ارزشی دیگری که از

یک‌سو مورد تأکید و سفارش قرآن است و از جانب دیگر با رفتار مصرفی انسان پیوند نزدیکی دارد و در حقیقت الگوی خاصی از مصرف را پیشنهاد می‌کند.

۲. اصلاح

«اصلاح» در مقابل «افساد» (راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن ۱۳۷۳: ۲۸۶). به معنای درست کردن است، همان طور که «افساد» به معنای خراب کردن است. درست کردن در هر کاری حالت مناسب خودش را دارد، ولی در اینجا منظور از «اصلاح»، پالایش الگوی مصرف اسلامی از الگوهای مصرف غیر اسلامی از جمله الگوی مصرف سرمایه‌داری است.

۳. الگوی مصرف

الگوی مصرف متشکل از شکل مصرف (ترکیب کالاها، مصرفی) و سطح مصرف (میزان کالاها، مصرف شده) است (ملک محمدی، بر لبه پرتگاه مصرف‌گرایی ۱۳۸۱: ۲۶-۲۷). شکل مصرف در هر جامعه را آداب و رسوم، فرهنگ و ارزشهای حاکم بر آن جامعه مشخص می‌کند. به عنوان مثال، در فرهنگ اسلامی وجود برخی از کالاها در سبد مصرفی مردم ممنوع شده است؛ کالاهایی مانند شراب، گوشت خوک و ... (مانند: ۳ و ۹۰؛ بقره: ۱۷۳؛ نحل: ۱۱۵). سطح و میزان مصرف نیز بسته به جوامع مختلف، متفاوت است. در یک جامعه‌ای ممکن است به جز درآمد و امکانات مادی فرد، هیچ محدودیتی برای میزان مصرف وجود نداشته باشد. در جامعه دیگر، ممکن است علاوه بر درآمد و تواناییهای مادی، باورها و ارزشهای دینی نیز در تعیین سطح مصرف افراد نقش داشته باشد. از باب نمونه، در فرهنگ اسلامی محدودیتهایی فراتر از درآمد و قدرت مالی برای مصرف افراد تعیین شده است؛ از جمله اینکه مصرف نباید به حد «اسراف» برسد (غافر: ۴۳؛ فرقان: ۶۷).

این تعریف از الگوی مصرف نباید این تصور را ایجاد کند که افراد فاقد درآمد،

نباید مصرفی داشته باشند، زیرا الگوی مصرف، به خصوص در قسمت تعیین میزان مصرف، ناظر به وضعیتی است که در آن حداقل معیشت برای همه افراد فراهم است. اساساً الگوی مصرف زمانی مطرح می‌شود که افراد برای ترکیب و سطح مصرف، قدرت انتخاب داشته باشند. در مرحله قبل از قدرت انتخاب، یعنی مرحله تأمین ضروریات زندگی، طرح الگوی مصرف معنای درستی نخواهد داشت. بدین ترتیب، منظور از «الگوی مصرف»، مصرفی است که از جهت ترکیب و میزان کالاهای مصرفی، متناسب با درآمد، امکانات مادی، آداب و رسوم ملی، باورها و ارزشهای دینی پذیرفته شده در جامعه باشد.

مبانی قرآنی اصلاح الگوی مصرف

اصول و ارزشهای قرآنی که اصلاح الگوی مصرف مبتنی بر آنهاست، به دو بخش مبانی عمومی و مبانی اختصاصی قابل تقسیم است. مبانی عمومی شامل آن دسته از اصولی می‌شود که ناظر به هر دو بعد الگوی مصرف‌اند، یعنی هم به اصلاح ترکیب و هم به اصلاح سطح مصرف توجه دارند. مبانی اختصاصی به ارزشهایی گفته می‌شود که تنها به پالایش یک عنصر از دو عنصر الگوی مصرف (شکل و سطح مصرف) نظر دارند.

الف) مبانی عمومی

تعدادی از آیات قرآن، اصولی را مطرح می‌کنند که حفظ آنها در عرصه مصرف، بدون رعایت ترکیب خاصی از کالاهای مصرفی و سطح معقولی از مصرف امکان‌پذیر نیست. این اصول هم شامل برخی از اصول اعتقادی می‌شود و هم شامل نگرشهای منحصر به فرد قرآن به انسان، دنیا و امکانات دنیا. عمومی بودن این مبانی به این جهت است که هر دو عنصر تشکیل‌دهنده الگوی مصرف را دربر می‌گیرند.

۱. توحید

توحید (یکتایی خداوند) سنگ بنای اصلی دین اسلام است و جهان‌بینی اسلام و راهبردهایش بر آن استوار شده و هر چیز دیگر به طور منطقی از آن سرچشمه می‌گیرد. مقصود از توحید، آن است که هستی تصادفی نیست و مطابق یک عزم و اراده آگاهانه بوده و توسط خداوند یکتا آفریده شده و آفریده شدنش هم بی‌هدف و بیهوده نبوده است (آل عمران: ۱۹۱؛ مؤمنون: ۱۴). خداوند متعال پس از آفرینش هستی، بازنشسته نشده است و به طور مؤثری در امور جهان دخالت می‌کند (یونس: ۳؛ سجده: ۵). او بر هستی آگاه و مسلط است، به گونه‌ای که سلطه‌اش تام و کامل است و کوچک‌ترین ذره از او پنهان نیست (لقمان: ۱۶؛ ملک: ۱۳ - ۱۴). بنابراین، اولاً هستی مخلوق خداوند یکتاست، ثانیاً همه مخلوقات دارای غایت و هدفند و ثالثاً اداره امور جهان به دست خداست نه طبیعت (چپرا، اسلام و چالش اقتصادی: ۱۳۸۴: ۳۰۵).

اصل توحید، اساس همه رفتارهای انسان از جمله رفتارهای اقتصادی او است. «اختلاف اساسی بین اقتصاد اسلامی و اقتصاد کلاسیک (سرمایه‌داری) از همین جا ناشی می‌شود. اقتصاد اسلامی مبتنی بر توحید و آموزه‌های توحیدی است، ولی اقتصاد کلاسیک بر اندیشه بشری منهای خدا استوار است و در نتیجه براساس آزمون و خطا پیش می‌رود و در مواجهه با بحرانها، با اینکه مرتب خود را تعدیل می‌کند و از اصول پذیرفته شده خود دست می‌کشد» (رجایی، تقاضای بازار اسلامی در مقایسه با بازار رقابت کامل: ۱۳۸۶: ۲۷)، نه تنها بحران فروکش نمی‌کند که مشکل جدیدی نیز پدید می‌آید.

در رفتار مصرفی نیز اصل توحید اجازه هرگونه مصرف را نمی‌دهد، بلکه مصارف را در چارچوب ضوابط و معیاهای خاصی می‌پذیرد که منافات با توحید و یگانگی خداوند نداشته باشد، زیرا توحید، زندگی انسان را در مسیر مشخص و هدف معینی سوق می‌دهد. این هدف و مسیر مشخص برای انسان تکلیف و

مسئولیت رفتاری ایجاد می‌کند. از اینجا کارکرد این اصل در حوزه مصرف نمایان می‌شود و آن مسئولیت‌پذیری انسان موحد در قبال رفتار مصرفی است؛ مسئولیتی که اجازه مصرف آزاد و بی‌ضابطه را که در فرهنگ مصرف‌گرایی وجود دارد، از وی سلب می‌کند و مصرف او را در چارچوب معینی قرار می‌دهد. بدین ترتیب، مصرف چه به لحاظ ترکیب و شکل کالاها و مصرفی و چه از جهت میزان مصرف، باید به گونه‌ای باشد که نه تنها انسان را از یاد خدا و اطاعت او غافل نسازد، بلکه اعتقاد انسان را به یگانگی خداوند، محکم‌تر و تجلی توحید را در وجود او روشن‌تر سازد. به همین دلیل قرآن می‌فرماید:

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ، أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا، ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا، فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا، وَعَنْبًا وَقَضْبًا، وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا، وَحَدائقَ غَلْبًا، وَفَاكِهَةً وَأَبًّا، مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (عبس: ۲۴ - ۳۲). انسان باید به غذای خویش بنگرد، ما آب فراوان از آسمان فروریختیم، سپس زمین را از هم شکافتیم و در آن دانه‌های فراوان رویاندیم و انگور و سبزی بسیار و زیتون و نخل فراوان و باغهای پر درخت و میوه و چراگاه، تا وسیله‌ای برای بهره‌گیری شما و چهارپایان باشد.

این آیات نشان می‌دهد که انسان هنگام مصرف باید به توحید در رازقیت خداوند توجه داشته باشد. از آنجا که مصرف ناسالم، انسان را در دام مصرف‌گرایی گرفتار و از یاد خدا غافل می‌سازد، الگوی مصرف باید بر مبنای توحید پالایش شود.

۲. معاد

اصل معاد یکی از اصول اعتقادی اسلام است که تأثیر زیادی در رفتار انسان به ویژه رفتار مصرفی او می‌گذارد. اعتقاد به معاد و اینکه جهانی است به نام آخرت که در آن همه انسانها محشور می‌شوند و به تمام کارهای آنان در دنیا رسیدگی می‌شود و انسانها باید پاسخگوی تمام آنچه در دنیا انجام داده‌اند باشند (آل عمران: ۱۸۵؛ اسراء: ۷۰).

۹۷؛ عنکبوت: ۱۳؛ یس: ۶۵؛ نور: ۲۴؛ غاشیه: ۲۶)، افق زمانی بلندمدتی را فراروی انسان باز می‌کند و دیدگاه «الدُّنْيَا مَرْعَى الْآخِرَةِ» (احسانی، عوالی اللئالی ۱۴۰۵: ۱/۲۶۷). بسیاری از نگرشهای در تعامل با دنیا و امکانات آن و دیگر انسانها دگرگون می‌سازد و مفاهیمی چون مطلوبیت و سود که از مفاهیم مبنایی در اقتصادداند و ساختار انگیزش را تشکیل می‌دهند، از دامنه گسترده‌تری برخوردار خواهد شد.

موتور محرک مصرف، مطلوبیت و هدف حداکثر کردن آن است. انگیزه کار و فعالیتهای تولیدی، کسب سود و هدف تولیدکننده حداکثر نمودن آن است. «با اعتقاد به معاد، متعلق لذت و مفهوم سود، تفاوت اساسی می‌یابد. نه تنها افراد معتقد به آن به منافع جهان پس از مرگ اهمیت می‌دهند، بلکه به دلیل ابدی بودن زندگی آخرتی و جاودانه بودن انسان در آنجا به آخرت اهمیت بیشتری می‌دهند. به همین جهت، صلۀ رحم، احسان، انفاق، رعایت حقوق دیگران، چه نظام کنترل‌کننده‌ای باشد چه نباشد، توجیه جدی می‌یابد. فعالیتهای اقتصادی، صبغۀ عبادی به خود می‌گیرد و پادشاهای آخرتی، انگیزه را برای فعالیتهای تشدید می‌سازد؛ همچنان‌که عقوبتهای سنگین آخرتی، فرد را از تعرض به حقوق دیگران، ارتکاب جرائم از جمله فساد اقتصادی مانند احتکار، کم‌فروشی، اسراف، تبذیر و مصرف‌گرایی و کوتاهی در انجام وظایف از جمله وظایف اقتصادی، باز می‌دارد» (رجایی، معجم موضوعی آیات اقتصادی قرآن ۱۳۸۲: ۳۲).

بنابراین، اصل معاد می‌طلبد که انسان معتقد به آن، اولاً سبب مصرفی خود را از کالاهایی پر کند که مصرف آنها ممنوعیت شرعی نداشته باشد (مانند: ۳؛ انعام: ۱۱۹ و ۱۳۸) و ثانیاً، در میزان مصرف دستورهای خداوند را در مورد دوری از هرگونه اسراف، تبذیر و تقتیر (اعراف: ۳۱؛ فرقان: ۶۷؛ اسراء: ۲۶). اطاعت کند. در غیر این صورت، در قیامت مجازات خواهد شد. از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که اصل معاد از مبانی اساسی قرآنی برای اصلاح الگوی مصرف به شمار می‌رود.

۳. جانشینی

طبق آموزه‌های قرآنی، انسان جانشین خداوند در زمین است:

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (بقره: ۳۰)؛ و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای می‌آفرینم، گفتند: آیا کسی را می‌آفرینی که در آنجا فساد کند و خونها بریزد، و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: من آن دانم که شما نمی‌دانید (نک: ص: ۲۶؛ انعام: ۱۶۵؛ فاطر: ۳۹).

«خلیفه» به معنای جانشین است، ولی در اینکه منظور از آن در اینجا، جانشین چه کسی و چه چیزی است؟ مفسران احتمالات گوناگونی را مطرح کرده‌اند:

۱. منظور جانشین فرشتگانی است که قبلاً در زمین زندگی می‌کردند.
۲. منظور جانشین انسانهای دیگر یا موجودات دیگری است که قبلاً در زمین می‌زیسته‌اند.

۳. بعضی آن را اشاره به جانشین بودن نسل های انسان از یکدیگر دانسته‌اند (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه ۱۳۷۴: ۱/ ۱۷۲).

آیت الله مکارم شیرازی می‌نویسد:

ولی انصاف این است که - همان‌گونه که بسیاری از محققان پذیرفته‌اند - منظور خلافت الهی و نمایندگی خدا در زمین است، زیرا سؤالی که بعد از این فرشتگان می‌کنند و می‌گویند نسل آدم ممکن است مبدأ فساد و خونریزی شود و ما تسبیح و تقدیس تو می‌کنیم، متناسب با همین معناست، چرا که نمایندگی خدا در زمین با این کارها سازگار نیست (همان).

جانشینی انسان از خدا، به همان میزان که ارزش و مقام انسان را نسبت به

مخلوقات دیگر بالا می‌برد، مسئولیت و رسالت سنگینی را نیز به دوش او می‌گذارد؛ رسالتی که براساس آن باید رفتار متناسب با شأن خلافت داشته باشد. چپرا می‌نویسد:

مفهوم خلافت، انسان را تا اوج شرافت و کرامت در هستی ارتقا می‌دهد. این مفهوم به زندگی مرد و زن به طور یکسان معنا داده و بر دوش آنان رسالتی را قرار می‌دهد. این همان مفهومی است که از ایمان به اینکه انسان بیهوده آفریده نشده است بلکه رسالت معینی دارد، سرچشمه گرفته است. به‌رغم اینکه انسان آزاد است، رسالت وی این است که در چارچوب هدایت الهی رفتار کند ... این مفهوم امری را در بردارد که مخالفت با آن جایز نیست و آن ادای حقوق بندگان و تحکیم رفاهیات آنها و تحقق اهداف شریعت است (چپرا، همان: ۳۱۲).

یکی از این رسالتهای، در حوزه مصرف معنا پیدا می‌کند و آن اینکه جانشین خدا، ضمن اینکه از نعمتهای خداوند در راههای درست بهره‌برداری می‌کند، در مصرف خود، الگوی سازگار با جانیشینی را برمی‌گزیند و ضمن پرهیز از مصرف کالاهای ممنوع، به وضعیت دیگر جانشینان خدا نیز توجه دارد و رفاه آنان را قربانی تمایلات مصرف‌گرایانه خود نمی‌سازد. چپرا می‌نویسد:

منابعی که خداوند به این جهان ارزانی داشته، نامحدود نیست، اما برای تأمین رفاه تمام افراد انسان کافی است؛ البته در صورتی که این امکانات به صورت کارا و عادلانه مورد استفاده قرار گیرند. هر فرد نیز در انتخاب راههای گوناگون استفاده از این منابع آزاد است، ولی باید توجه داشته باشد که او یگانه کسی نیست که به جانیشینی برگزیده شده، بلکه میلیونها انسان وجود دارند که همگی آنها جانشینانی همچون او هستند و همگی در انسانیت با او برابر و برادرند. یکی از آزمایشهای حقیقی که پیش روی ما قرار دارد، استفاده «کارا» و «عادلانه» از منابعی است که خداوند ارزانی داشته است، به‌گونه‌ای که رفاه همگان را فراهم سازد. چنین امری فقط در صورتی تحقق می‌یابد

که با توجه به عنصر مسئولیت و مطابق با محدودیتهایی که هدایت الهی و اهداف شریعت آن را تعیین کرده‌اند، این منابع مورد استفاده قرار گیرد (همان: ۳۰۷).

بنابراین، الگوی نامناسب مصرف که در آن هیچ‌گونه توجهی به مسئولیت انسان، اهداف شریعت، برابری و برادری که نتیجه‌جانشینی است، نمی‌شود و تنها لذت ناشی از مصرف کالاها به عنوان مسئولیت و هدف در نظر گرفته می‌شود، با جانشینی انسان از خدا سنجیتی ندارد.

۴. دنیا

در نگرش اسلامی، دنیا خانه‌ای است موقتی که انسان باید از آن به عنوان ابزاری برای رسیدن به تکامل بهره‌برداری نماید و راه را برای حیات آخرت که زندگی جاوید و همیشگی انسانها در آنجا محقق می‌شود، هموار سازد. قرآن با اشاره به همین مطلب می‌فرماید:

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (عنکبوت: ۶۴)؛ زندگانی این دنیا چیزی جز لهو و لعب نیست. اگر بدانند، سرای آخرت سرای زندگانی است.

«لهو» به معنای سرگرمی است و هر کاری که انسان را به خود مشغول می‌دارد و از مسائل اصلی زندگی منحرف می‌کند. «لعب» به کارهایی می‌گویند که دارای یک نوع نظم خیالی برای یک هدف خیالی است (بازی) (مکارم شیرازی، همان: ۱۶/۳۳۹). این تعبیر قرآن از دنیا به این نکته اشاره دارد که زندگی دنیا یک نوع سرگرمی و بازی است، مردمی جمع می‌شوند و به پندارهایی دل می‌بندند، بعد از چند روزی پراکنده می‌شوند، و در زیر خاک پنهان می‌گردند، سپس همه چیز به دست فراموشی سپرده می‌شود. اما حیات حقیقی که فنایی در آن نیست، نه درد و رنج و ناراحتی و نه ترس و دلهره در آن وجود دارد و نه تضاد و تراحم؛ تنها حیات آخرت است.

آنانی که دل به زندگی دنیا می‌بندند و فریفته زرق و برق آن می‌شوند، کودکانی بیش نیستند، هر چند سالیان دراز از عمر آنها گذشته باشد (همان: ۳۴۰).

بدیهی است که قرآن هرگز نمی‌خواهد با این تعبیر، ارزش مواهب الهی را در این جهان نفی کند و زندگی معقول در دنیا را زیر سؤال ببرد، بلکه می‌خواهد دل‌بستگی به دنیا و هدف قرار دادن آن را مورد نکوهش قرار دهد. به همین دلیل در آیات دیگر می‌فرماید:

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ ... (حدید: ۲۰)؛ بدانید که زندگی این جهان بازی، سرگرمی، آرایش، فخرفروشی به یکدیگر و لاف زدن به فزونی داراییها و فرزندان است.

یعنی تفاخر و خودنمایی به وسیله امکانات دنیا از قبیل ثروت و فرزند، ارزشی فراتر از یک بازی بی‌هدف ندارد.

در آیات دیگر می‌فرماید:

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَ لِنَسَارِ الْأَخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَقْلًا تَعْقِلُونَ (انعام: ۳۲)؛ و زندگی دنیا چیزی جز بازیچه و لهو نیست و پرهیزگاران را سرای آخرت بهتر است. آیا به عقل نمی‌یابید.

إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَإِنْ تَوَمَّنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ وَلَا يَسْئَلُكُمْ أَمْوَالِكُمْ (محمد: ۳۶)؛ جز این نیست که زندگی این جهانی بازیچه و بیهودگی است. و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری کنید خدا پادشاهایتان را خواهد داد، و از شما امواتان را نمی‌طلبد.

... أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (توبه: ۳۸)؛ آیا به جای زندگی اخروی به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟ متاع این دنیا در برابر متاع آخرت جز اندکی، هیچ نیست.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ

هُم يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (کهف: ۱۰۳ - ۱۰۴)؛ بگو آیا می‌خواهید شما را از حال کسانی آگاه کنیم که کارهایشان از همه زیانبارتر بود؟ آنان که همه کوشش‌شان در زندگی دنیا از بین رفت، در حالی که خود می‌پنداشتند که کارهای خوب می‌کنند.

همه این آیات اشاره به یک حقیقت دارد که اگر زندگی دنیا در جهت زندگی آخرت و توأم با ایمان و پرهیزگاری باشد و منجر به فراموشی زندگی آخرت نگردد، ارزشمند است، چون انسان را به تکامل و هدفی که دارد می‌رساند. اما اگر غیر از این باشد و خود دنیا و امکانات موجود در آن هدف نهایی انسان قرار بگیرد، تصور کودکانه‌ای بیش نخواهد بود و رفتاری هم که براساس این تصور انجام می‌شود، بازی‌ای بیش نیست. گرچه به تصور خود آنها، ممکن است بهترین کار تلقی شود.

این نگرش قرآن به دنیا با الگوی مصرف برخاسته از فرهنگ مصرف‌گرایی مدرن که در آن دنیا و لذت‌های آن به عنوان هدف اصلی زندگی انسان مطرح می‌شود، دل‌بستگی به دنیا و زرق و برق آن در نهایت شدت خود قرار دارد و ایمان، تقوا و زندگی معنوی در سایه خودنماییها و تفاخرهای مادی گم می‌شوند، سازگاری ندارد و مستلزم آن است که الگوی مصرف در جهت دل‌ن بستن به دنیا و استفاده از امکانات دنیوی برای رسیدن به اهداف معنوی، اصلاح شود.

۵. مالکیت

بر مبنای آموزه‌های اسلامی، هر آنچه در جهان وجود دارد که مال و ثروت نیز از جمله آنهاست، از آن خداوند و مالک حقیقی آنها ذات پروردگار است. تعبیراتی مانند:

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ (بقره: ۲۸۴؛ آل عمران: ۱۰۹ و ۱۲۹؛ نساء: ۱۲۶ و ۱۳۱ - ۱۳۲ و ۱۷۱)، لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ (بقره: ۲۵۵)؛ و آلا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ (یونس: ۶۶).

در قرآن مکرر بازگو شده است، بیانگر مالکیت حقیقی خداوند بر کل هستی و

موجودات آن است که حتی خود انسان را نیز شامل می‌شود. مالکیت حقیقی خداوند بر کل هستی، از مبانی اعتقادی اسلام به شمار می‌رود که منشأ آثار گوناگونی می‌شود و فعالیت‌های مختلف مؤمنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در کنار مالکیت حقیقی، یک نوع مالکیت دیگری نیز برای خداوند مطرح است و آن مالکیت حقوقی است. مالکیت حقوقی خداوند را اندیشمندان اسلامی از آیاتی استفاده کرده‌اند که در آنها مالکیت اموال و دارایی به خداوند نسبت داده شده است، زیرا مالکیت حقوقی در جایی به کار می‌رود که مورد آن ثروت باشد (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مبانی اقتصاد اسلامی (۱۳۷۱: ۲۲۵). خداوند در قرآن فرموده است:

... وَآتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ ... (نور: ۳۳)؛ ... به آنان (بردگانی که

می‌خواهند آزاد شوند)، از مال خدا که به شما داده است بدهید ... وَ

اتَّقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ ... (حدید: ۷)؛ ... از آنچه (خدا) شما را

در آن جانشین قرار داده است انفاق کنید ...

منظور از مالکیت خداوند در این آیات، مالکیت حقوقی است، چون مالکیت

وقتی به ثروت نسبت داده شود، حقوقی می‌شود؛

در قرآن آیات دیگری نیز وجود دارد که در آنها مالکیت ثروت به انسانها نسبت

داده شده است. به عنوان نمونه، چند آیه بررسی می‌شود.

وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ، لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (معارج: ۲۴ - ۲۵)؛

کسانی که در اموال آنان سهمی معین برای سائلان و محرومان وجود

دارد. وَاَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ فِتْنَةٌ (انفال: ۲۸)؛ بدانید که داراییها

و فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند ... و ... وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ

وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ ... (توبه: ۴۱)؛ ... با مال و جان

خود در راه خدا جهاد کنید، این کار برای شما بهتر است ...

آیاتی از این دست که مالکیت اموال را به انسانها نسبت می‌دهد در قرآن زیاد

مطرح شده است.

اکنون سؤال این است که چگونه می‌توان هم مالکیت ثروت را به خدا نسبت داد و هم به مردم؟ اندیشمندان اسلامی چنین پاسخ داده‌اند که هیچ منافاتی بین مالکیت خداوند و مالکیت انسانها نسبت به اموال وجود ندارد، زیرا مالکیت انسان در طول مالکیت خداست. به تعبیر دیگر، «مالکیت خصوصی انسانها، تخصیص در مقابل انسانهای دیگر است نه تخصیص در مقابل خدا؛ ولی از آن طرف مالکیت خدا تخصیص در مقابل هر موجود دیگری غیر از خداست، چون در مقابل خدا هیچ‌کس مالکیت ندارد حتی مالکیت اعتباری؛ یعنی در مرتبه مالکیت خدا، هیچ مالکی غیر از او وجود ندارد و بحث مالکیت انسانها در مراتب پایین‌تر از مرتبه مالکیت خدا مطرح می‌شود» (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، همان: ۲۲۵ - ۲۲۶). به عنوان مثال، وقتی می‌گوییم حسن مالک این زمین است، معنایش این است که حسین، تقی، نقی و ... مالک آن نیست. ولی وقتی گفته می‌شود خدا مالک این زمین است، معنایش این است که دیگر هیچ‌کس مالک آن نیست حتی حسن. بله، در مرتبه بعدی است که خداوند به حسن اجازه داده که از طریق اسباب مشروع این زمین را تملک کند. این مالکیت در مرتبه پایین‌تر از مالکیت خدا و در طول مالکیت پروردگار است.

این مفهوم قرآنی از مالکیت، دو الزام مهم دارد: یکی محدودیت در راههای کسب ثروت. دیگری محدودیت در تصرف آن، زیرا با توجه به اینکه اموال امانتی است از جانب خداوند نزد انسان، مالک شدن این امانت باید با اجازه امانت‌گذار باشد و از طریق راههایی که او مجاز دانسته باشد و همچنین تصرف در این امانت نیز منوط به اجازه امانت‌گذار و در محدوده‌ای که او مجاز شمرده باشد. قرآن می‌فرماید:

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ ... (بقره: ۱۸۸؛ نسا: ۲۹)؛ اموال

یکدیگر را به ناشایست مخورید

مفهوم آیه عمومیت دارد و هر گونه تصرف در اموال دیگران از غیر طریق صحیح و به ناحق، مشمول این نهی الهی است و همچنین تمام معاملاتی که هدف صحیحی را تعقیب نمی‌کند و پایه و اساس عقلایی ندارد، مشمول این آیه است

(بابایی، برگزیده تفسیر نمونه ۱۳۸۲: ۱/ ۱۶۸).

در مورد محدودیت میزان مصرف نیز آیاتی در قرآن وجود دارد.

... وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (اعراف: ۳۱).
بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید که خدا اسراف‌کنندگان را دوست ندارد. كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ ... (طه: ۸۱)؛ از روزیهای پاکیزه که به شما داده‌ایم بخورید و در (طلب روزی و مصرف) آن زیاده‌روی نکنید ... يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ... (بقره: ۱۶۸)؛ ای مردم از آنچه در زمین حلال و پاکیزه است بخورید و پا جای پای شیطان نگذارید ... وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (مائده: ۸۸)؛ از روزی پاک و حلالی که خدا به شما داده بخورید و از خدایی که به او ایمان دارید پروا داشته باشید.

این آیات و امثال آنها که در قرآن بارها تکرار شده است، نشان می‌دهند که در مصرف اموال محدودیتهایی وجود دارد که از جمله آنها اعتدال در مصرف و اسراف نکردن است.

بنابراین، براساس بینش اسلامی، مالکیت ثروت در اختیار خداوند است و مالکیت انسانها در طول مالکیت خدا و منوط به اجازه اوست. یا به تعبیر دیگر، دارایی و ثروت به صورت امانت در اختیار انسانها قرار داده شده است و انسان مالک اصلی آنها نیست، بلکه امانتدار آنهاست. این مفهوم از امانت نه تنها «مالکیت خصوصی» را انکار نمی‌کند، بلکه آثار مهمی را دربردارد که تفاوت اساسی بین مفهوم مالکیت خصوصی منابع در اسلام و در نظامهای دیگر را پدید می‌آورد:

۱. منابع برای منفعت همگانی است و تنها برای عده معدودی نیست (بقره: ۲۹). پس لازم است از این منابع عادلانه برای تحقق رفاه عمومی استفاده شود نه تعداد اندکی از مردم. مصرف‌گرایی دقیقاً در جهت عکس این قضیه عمل می‌کند. عده‌ای

که توانایی مالی دارند در مصرف غرق می‌شوند و آنانی که تمکن مالی ندارند در حسرت باقی می‌مانند.

۲. دسترسی به منابع به صورت شرعی یعنی در چارچوب آنچه در قرآن و سنت مشخص شده، بر هر انسانی واجب شده است و تصرفی که برخلاف این روش باشد، مخالف با شرایط امانت و امانتداری است. این در حالی است که در الگوی مصرف‌گرایی، با استفاده از ابزارها و شگردهای تبلیغاتی با ذهن و روان مردم بازی می‌شود و آنان را به نحوی مجبور به خرید و مصرف می‌نماید تا از این طریق منابع و سرمایه‌های آنها به جیب صاحبان صنایع و بنگاه‌های تولیدی واریز شود.

۳. حتی منابعی که به طور شرعی به دست آمده، لازم است تصرف در آنها مطابق با شرایط امانتداری باشد. یکی از شرایط امانتداری رعایت اعتدال و میانه‌روی در مصرف است. مصرف اموال نباید به حد اسراف، طغیان، خروج از دایره تقوا و به مرز پیروی از شیطان برسد. یکی دیگر از این شرایط، توجه به رفاه دیگران است که فرد علاوه بر رفاه خود و خانواده‌اش، به رفاه دیگران نیز توجه داشته باشد (معارض: ۲۴ و ۲۵) پس شایسته نیست انسانی امین خوانده شود، اگر خودبین باشد و فقط برای رفاه خود بکوشد. در الگوی مصرف‌گرایانه، آنچه برای فرد مصرف‌گرا اهمیت دارد، دسترسی به درآمد بیشتر و به دنبال آن مصرف بیشتر است و توجه به رفاه دیگران با منطق مصرف‌گرایی، سازگاری ندارد.

۴. هیچ کس به نابودی و از بین بردن منابعی که خداوند به انسان ارزانی داشته است، مجاز نیست. قرآن کریم این امر را فساد در زمین می‌داند که خداوند آن را دوست ندارد.

وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ (بقره: ۲۰۵)؛ چون از نزد تو بازگردد، در زمین فساد کند و کشتزارها و دامها را نابود سازد، و خدا فساد را دوست ندارد.

در این آیه، نابودی کشتزارها و دامها که از منابع اقتصادی هستند، فساد خوانده

شده است (چپرا، همان: ۳۱۶-۳۱۷). از آنجا که مصرف‌گرایی نوع دیگری از نابودی منابع به شمار می‌رود، از مصادیق آشکار فساد خواهد بود. در مجموع، نگاه اسلام به مالکیت داراییها و همچنین الزاماتی که این مفهوم از مالکیت در پی دارد، با الگوی مصرف‌گرایانه به معنای مدرن آن سازگاری ندارد و فرد مصرف‌گرا در زمره کسانی قرار می‌گیرد که از دایره محدودیت در تملک و تصرف اموال خارج شده و پا جای پای شیطان گذاشته است.

۶. ثروت

اسلام به مال به عنوان یکی از ابزارهای رسیدن به کمال و سعادت نگاه می‌کند تا فرد بتواند با استفاده از داراییهای خود مراتب ترقی به سوی کمال مطلوب را طی نماید. از آیات قرآن استفاده می‌شود که هدف از کسب ثروت و درآمد، قوام‌بخشیدن و سامان دادن به زندگی است:

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا ... (نساء: ۵)؛ اموال خود را که خداوند سبب برپایی زندگی شما قرار داده است، به دست سفیهان ندهید

در این آیه از واژه «قیام» استفاده شده که نشان می‌دهد ثروت و دارایی قوام زندگی فردی و اجتماعی انسانهاست و بدون آن نمی‌توانند زندگی کنند (مکارم شیرازی، همان: ۳/ ۲۷۰).

در آیه دیگر می‌فرماید:

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (فرقان: ۶۷)؛ آنانی که هنگام خرج کردن نه اسراف می‌کنند و نه خست می‌ورزند و با میانه‌روی به زندگی خویش قوام می‌بخشند.

در این آیه نیز ثروت به عنوان قوام و برپا دارنده زندگی معرفی شده است. دومین هدف و اساسی‌ترین آنها که هدف اول نیز به نحوی در جهت این هدف

اصلی قرار دارد، خوشبختی معنوی است. قرآن می‌فرماید:

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنُ
كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْمُفْسِدِينَ (قصص: ۷۷)؛ با این نعمتی که خداوند به تو داده است،
سرای آخرت را به دست آر و بهره خود را از دنیا نیز فراموش مکن و
همان‌گونه که خدا به تو احسان کرده است تو نیز احسان (انفاق) کن و
دنبال فساد در زمین مباش که خدا تبهکاران را دوست ندارد.

به همین دلیل می‌بینیم که در اسلام از یک طرف به کار و تلاش برای کسب مال
و روزی حلال تأکید شده است. در قرآن کریم می‌خوانیم:

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا
اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (جمعه: ۱۰). هنگامی که نماز (نماز جمعه)
گزارده شد، در زمین پراکنده شوید و از فضل خداوند بجویید و خدا
را زیاد یاد کنید شاید رستگار شوید.

از سوی دیگر، انباشت مال، نگهداشتن مال و زیاده از حد خرج کردن آن مورد
مذمت و نکوهش قرار گرفته است و به انفاق و بخشش آن به مستمندان سفارش
شده است. چنان‌که قرآن کریم مال‌اندوزی را به شدت مذمت کرده است:

وَبَلِّ لِكُلِّ هَمْزَةٍ لَمْزَةً الَّتِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ يَحْسَبُ أَنْ مَالَهُ أَخْلَدَهُ كَلَّا
لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ (همزه: ۱ - ۴)؛ وای بر هر غیبت‌کننده عیب‌جو، آنکه
مالی گردآورده است و پی‌درپی آن را می‌شمارد، گمان می‌کند که
مالش او را جاودانه می‌سازد، نه چنین نیست، بلکه او را در دوزخ
خواهد انداخت.

در مورد انفاق هم قرآن به طور صریح دعوت به انفاق می‌کند:

هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ
فَأِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا

غَيْرِكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالِكُمْ (محمد: ۳۸)؛ آگاه باشید که شما را دعوت می‌کنند تا در راه خدا انفاق کنید. بعضی از شما بخل می‌ورزند و هر کس که بخل ورزد، در حق خود بخل ورزیده است. زیرا خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندانید. و اگر روی برتابید، به جای شما مردمی دیگر آرد که هرگز همسان شما نباشند.

در آیه دیگر می‌فرماید:

... وَالَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (توبه: ۳۴)؛ ... و کسانی را که زر و سیم می‌اندوزند و در راه خدا انفاقش نمی‌کنند، به عذابی دردآور بشارت ده.

از جانب سوم، مال به عنوان وسیله آزمایش (تغابن: ۱۵). مشغول‌کننده انسان از یاد خدا (مناقصون: ۹). و چیزی که به تنهایی کافی نیست تا انسان را به خدا نزدیک کند (سباء: ۳۷). معرفی شده است.

جمع همه اینها این نتیجه را می‌رساند که ثروت اگر در مسیر درست خود مصرف شود، انسان را به سعادت می‌رساند و اگر در راههای انحرافی مصرف شود، موجب گمراهی انسان می‌شود. مسیر درست مال، تأمین هزینه زندگی خود و خانواده و همچنین رفاه آنان (قوام) در قدم اول و انفاق مازاد اموال به مستمندان در مرحله بعد است. اما مصرف نادرست و زیاده‌روی در مصرف اموال و همچنین انفاق نکردن آنها به مستمندان، همان استفاده نادرست از اموال است که نه تنها سبب نزدیکی انسان به خدا نمی‌شود، بلکه او را از یاد خدا غافل می‌کند و از آزمایش سربلند بیرون نمی‌آید. از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که نگاه ابزاری قرآن به ثروت، انسان را به سمت پیروی از الگوی مصرفی مشخصی دعوت می‌کند که در آن سعادت اخروی انسان تضمین شود. نداشتن الگوی صحیح و مصرف بی‌رویه، چه به لحاظ نوع کالاهای مصرفی و چه میزان آنها، نوعی انحراف در استفاده از اموال است که هدف مورد نظر را تأمین نمی‌کند.

ب) مبانی اختصاصی

برخی از آیات قرآن اشاره به ممنوعیت وجود کالاهای خاص در سبب مصرفی انسانها دارد و برخی از آیات، به تعیین میزان مصرف پرداخته است. گروه اول را می‌توان به عنوان مبانی اختصاصی عنصر اول الگوی مصرف یعنی «ترکیب و شکل مصرف» در نظر گرفت و گروه دوم از آیات را به عنوان مبانی مختص عنصر دوم الگوی مصرف که «سطح مصرف» باشد، به شمار آورد.

۱. ترکیب مصرف

در قرآن کریم گروهی از کالاها به عنوان کالاهای حرام معرفی شده و وجود آنها در سبب مصرفی ممنوع شده است. این کالاها عبارت‌اند از:

۱-۱. کالاهای مضر

برخی از کالاها برای بدن و سلامتی انسان ضرر دارد. مصرف این‌گونه کالاها در اسلام تحریم شده است. قرآن می‌فرماید:

... وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ (بقره: ۱۹۵)؛ ... و خویشتن را به دست خویش به هلاکت میندازید.

گرچه جمله «وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» در مورد ترک انفاق، برای جهاد اسلامی وارد شده، ولی مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که موارد زیاد دیگری را نیز شامل می‌شود، از جمله اینکه انسان حق ندارد از جاده‌های خطرناک (چه از نظر ناامنی و چه عوامل جوئی یا غیر آن) بدون پیش‌بینیهای لازم بگذرد، یا غذایی را که به احتمال قوی آلوده به سم است تناول کند (مکارم شیرازی، همان: ۳۶/۲). بنابراین، عمومیت آیه شامل مصرف هر نوع کالای مضر دیگر نیز می‌شود.

۲.۱. گروهی از گوشتها

در قرآن گوشت مردار، خون، گوشت خوک، گوشت حیواناتی که طبق سنت جاهلیت به نام بتها و اصولاً به غیر نام خدا ذبح شود، حیواناتی که خفه شده باشند، به خودی خود و یا به وسیله دام و یا به وسیله انسان، حیواناتی که با شکنجه و ضرب جان بسپارند و یا به بیماری از دنیا بروند، حیواناتی که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، حیواناتی که به ضرب شاخ حیوان دیگر مرده باشند، حیواناتی که به وسیله حمله درندگان کشته شوند مگر آنکه ذبحش کنند، هر چه بر آستان بتان ذبح شود و آنچه به وسیله تیرهای قمار قسمت شود، حرام شده است (مانده: ۳).

روش اسلام در مورد الگوی مصرف گوشتها، یک روش کاملاً اعتدالی است. اسلام در مورد مصرف گوشت نه از الگوی مصرفی مردم زمان جاهلیت که از گوشت سوسمار و مردار و خون و امثال آن می‌خوردند، پیروی کرده، نه از الگوی بسیاری از غربیهای امروز که حتی از خوردن گوشت خرچنگ و کرما چشم‌پوشی نمی‌کنند و نه از هندوها که مطلقاً خوردن گوشت را ممنوع می‌دانند، بلکه گوشت حیواناتی را که دارای تغذیه پاک بوده و مورد تنفر نباشند حلال کرده و روی روشهای افراطی و تفریطی خط بطلان کشیده و برای استفاده از گوشتها شرایطی مقرر داشته است که عبارت‌اند از:

۱. حیواناتی که از گوشت آنها استفاده می‌شود باید از حیوانات علف خوار باشند، زیرا گوشت حیوانات گوشت خوار بر اثر خوردن گوشتهای مردار و آلوده غالباً ناسالم و مایه انواع بیماری‌هاست. به خلاف چهارپایان علف خوار که معمولاً از غذاهای سالم و پاک استفاده می‌کنند.

۲. حیواناتی که از گوشتشان استفاده می‌شود باید مورد تنفر نباشند.

۳. زبانی برای جسم یا روح انسان تولید نکنند.

۴. حیواناتی که در مسیر شرک و بت‌پرستی قربانی می‌شوند و مانند آنها، چون از

نظر معنوی ناپاک‌اند، تحریم شده‌اند.

۵. یک سلسله دستورها در اسلام برای طرز ذبح حیوانات وارد شده که هر کدام دارای اثر بهداشتی یا اخلاقی است (مکارم شیرازی، همان: ۴ / ۲۶۱ - ۲۶۲).

۳-۱. شراب

یکی از دیگر از کالاهایی که نباید در سبد مصرفی مسلمان وجود داشته باشد، شراب است. شراب به شدت در قرآن تحریم شده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَسْزَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (مائده: ۹۰)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شراب و قمار و بتها و گرویندی با تیرها، پلیدی و کار شیطان است، از آن اجتناب کنید تا رستگار شوید.

در آیات دیگر شراب مایهٔ عداوت و دشمنی و مضارش بیشتر از منافعش دانسته شده است (مائده: ۹۱؛ بقره: ۲۱۹).

نتیجه

از مجموع آیاتی که دربارهٔ حرمت مصرف انواع کالاهای مضر، گروهی از گوشتها و نوشیدنیهایی مانند شراب در قرآن مطرح شده است، این نتیجه به دست می‌آید که این کالاها نباید در سبد مصرفی انسان مسلمان وجود داشته باشد و الگوی مصرفی اسلام وجود این گونه کالاها را برنمی‌تابد. گرچه کالاهای ممنوع بیش از آن چیزی است که در اینجا مطرح شد، اما به این دلیل که این مقاله صرفاً قرآنی است، تنها به مواردی پرداخته شد که به طور مستقیم از قرآن استفاده می‌شود.

۲. سطح مصرف

گروهی از آیات قرآن، به کمیّت و مقدار مصرف اشاره دارد و مشخص می‌کند که چه سطحی از مصرف در الگوی صحیح مصرف قابل قبول است. این آیات تحت چند عنوان بررسی می‌شود:

۱-۲. برادری

طبق آموزه‌های اسلامی، رابطه اخوت و برادری میان مؤمنان حاکم است. از اصل جانشینی برمی‌آید که یک رابطه برادری بین همه انسانها حاکم است، زیرا همه، جانشینان خداوند در زمین هستند و همه در منابع زمین سهیم‌اند. قرآن کریم، خبر از پیوند ویژه برادری میان مؤمنان می‌دهد:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
(حجرات: ۱۰)؛ هر آینه مؤمنان برادران‌اند. میان برادرانان آشتی بیفکنید

و از خدا بترسید، باشد که بر شما رحمت آرد.

گرچه این رابطه ناگسستنی برادری در تمام بخشهای زندگی جاری است و تمام رفتارهای طرفینی باید نشان‌دهنده اخوت باشد، اما در مورد رفتارهای اقتصادی به ویژه قسمت معیشت و تأمین زندگی، نمود بیشتری در روایات یافته است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «آن کس که سیر بخورد و برادرش گرسنه باشد، به خدا ایمان ندارد. همچنین ایمان ندارد کسی که پوشیده باشد ولی برادرش برهنه» (طبرسی، مکارم الاخلاق ۱۴۱۲: ۱۳۴). امام علی علیه السلام می‌فرماید: «نمی‌شود مؤمن سیر باشد و برادرش گرسنه» (آمدی: غرر الحکم و درر الکلم ۱۳۶۶: ۴۱۵). امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مسلمان برادر مسلمان است. حق مسلمان بر برادر مسلمانش این است که اگر برادرش گرسنه باشد سیر نخورد و اگر برادرش تشنه است سیراب نشود و هرگاه برادرش لباس ندارد، لباس (زیادی) نپوشد. پس حق مسلمان بر برادر مسلمان خود، چه حق بزرگی است» (مجلسی، بحار الانوار ۱۴۰۴: ۲۲۱/۷۱).

بدین ترتیب، مؤمن باید در هنگام مصرف، به برادران مؤمنش توجه داشته باشد. اگر کسانی پیرامون او یافت می‌شوند که در قسمتهایی از تأمین هزینه‌های زندگی دچار مشکل هستند، باید مصرف خود را در جهت کمک به آنان کنترل و محدود سازد. اینکه عده‌ای در مصرف غرق باشند و براساس مد، هر روز لباس، اتومبیل، دکوراسیون منزل، خانه و ... عوض کنند ولی عده‌ای در اطراف و همسایگی آنان، از

تأمین نیازهای اولیه زندگی عاجز باشند، هیچ تناسبی با برادری و اخوت اسلامی ندارد. از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که مسلمان باید در چارچوب رابطه برادری و کمک به برادران فرودست خود از میزان مصرف خود بکاهد و الگوی مصرف خود را در جهت رسیدگی به قشرهای آسیب‌پذیر تنظیم نماید.

۲-۲. میانه‌روی

یکی از ویژگیهای اسلام، اعتدال و میانه‌روی است. قرآن کریم خطاب به مسلمانان می‌فرماید:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا ... (بقره: ۱۴۳)؛ و ما شما را امت معتدل و میانه‌رو قرار دادیم...

این میانه‌روی در تمام زمینه‌ها از جمله اقتصاد اسلامی حاکم است. برخلاف اقتصاد سرمایه‌داری که در آن منافع جامعه فدای منافع فرد و اقتصاد سوسیالیستی که منافع فرد قربانی منافع جامعه می‌شود، نظام اقتصادی اسلام هم به منافع فرد توجه نموده است و هم به منافع جامعه. راهبردهای اسلام در زمینه‌های اقتصادی مانند دیگر زمینه‌ها به گونه‌ای است که ضمن تأمین منافع فرد، منافع جامعه نیز تأمین می‌شود. راهبردهای اقتصادی اسلام مانند «دست نامرئی» اسمیت، امر موهومی نیست که تنها برای تقدس بخشیدن به ایده «سود شخصی» مطرح شود (چپرا، همان: ۶۹). بلکه امور واقعی است که رفتار فرد را در جهت تأمین منافع جامعه هدایت می‌کند.

یکی از این راهبردها، میانه‌روی در رفتار اقتصادی است. اسلام نه طرفدار کناره‌گیری از دنیا و سختگیری در زندگی دنیایی است و نه موافق با زیاده‌روی در زندگی دنیایی و پرستش مادیات، بلکه ضمن تشویق مردم به بهره‌مندی از امکانات دنیا و رفاهیات آن، از مصرف بی‌رویه و افتادن در دام اسراف منع می‌کند. قرآن کریم می‌فرماید:

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (فرقان:

۶۷؛ از علامت مؤمنان آن است که چون بخواهند مصرف کنند، نه اسراف و زیاده روی می کنند و نه بخل می ورزند، بلکه حد اعتدال را رعایت می نمایند.

در آیه دیگر می خوانیم:

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْأَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا
مَحْسُورًا (اسراء: ۲۹)؛ نه هرگز دست خود محکم بسته دار و نه بسیار باز و گشاده دار (که هر کدام) تو را به نکوهش و حسرت می رساند.

هم خست و سختگیری، حسرت و ملامت به دنبال می آورد و هم زیاده روی و مصرف بی رویه. بهترین راه، حالت اعتدال و توازن است، همان چیزی که اقتصاد نامیده می شود و یا آنچه ارسطو تحت عنوان «اعتدال طلایی» از آن نام برده است (سزیده اندیشمند و اقتصاددان مسلمان، مباحثی در اقتصاد خرد، نگرش اسلامی ۱۳۷۵: ۱۳۸).

شهید مطهری می نویسد:

اسلام همواره روش وسط و معتدل را پیش می گیرد و این جهت ناشی از جنبه همه جانبه بودن اسلام است. دو روش افراطی و تفریطی به چشم می خورد. یکی اساساً ارزش سلامت بنیه اقتصادی را درک نمی کند و طرفدار فقر است و خیال می کند همین طور که فقر برای فرد عیب نیست برای جامعه هم عیب نیست. اولاً برای فرد هم به یک معنا عیب است و اگر هم برای فرد عیب نباشد برای اجتماع عیب است. و دیگری که به ارزش اقتصاد بی برده است، دیگر همه چیز را فراموش می کند و معتقد است منبع درآمد، تمایلات بشر است و هر چیزی که تقاضایش وجود داشت و میل به خرید آن در مردم و پول درآورد بود باید عرضه داشت؛ تقاضا علت تامه جواز عرضه است ولو اینکه عرضه مواد مهلک یا مضعف جامعه باشد. جامعه بیماری، بادبادک و اسباب بازی و لوازم تجملی دارد، مانند مریضی که اشتهای چیزی دارد که برایش مضر است. جامعه بیمار دیگری، اتومبیل دارد، مانند بیمار

مستسقی یا طفل مبتلا به قی و اسهال که تقاضای آب دارد و صاحب آن فقط به دلیل اینکه در مقابل این آب پول داده می‌شود مرتب آب می‌دهد و جیب خود را از پول پر می‌کند. بالاتر اینکه تقاضای کاذب به وجود می‌آورد؛ هروثین می‌سازد و راه درآمد هنگفت به وجود می‌آورد و مرتب هروثینی می‌سازد؛ به دلال می‌گوید: از هر ده نفر مبتلا به اندازه یک نفر متعلق به شخص خودت، از هر چه فروش کردی، ده به یک، مال خودت (مطهری، مجموعه آثار: ۴۰۶/۲۰).

بنابراین، اسلام طرفدار میانه‌روی و اعتدال در همه رفتارهای انسانی از جمله مصرف است. این نشان می‌دهد که الگوی مصرف باید بر مبنای اعتدال شکل بگیرد نه افراط و نه تفریط.

۲-۳. درآمد

تناسب مصرف با درآمد یکی از توصیه‌هایی است که اسلام در زمینه رفتارهای مصرفی و تأمین برخی هزینه‌های واجب مانند نفقه زن دارد. در مورد نفقه زن قرآن می‌فرماید:

لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَن قَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا (طلاق: ۷)؛ هر مالداری از مال خود نفقه دهد، و کسی که تنگ‌دست باشد، از هر چه خدا به او داده است نفقه دهد. خدا هیچ کسی را مگر به آن اندازه که به او داده است مکلف نمی‌سازد، و زود است که خدا پس از سختی، آسانی پیش آورد.

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید که اگر کسی لباسهای زیادی داشته باشد و از آنها برای زیبایی خود و دوام لباسها استفاده کند، آیا اسراف به حساب می‌آید؟ حضرت فرمود: «نه این اسراف نیست.» پس به آیه شریفه «لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ» استشهد فرمود (محدث نوری، مستدرک الوسائل ۱۴۰۸: ۳/۲۴۴).

امام سجاده علیه السلام می‌فرماید:

از اخلاق مؤمن است: کم خرج کردن به هنگام تنگدستی و بیشتر خرج کردن به وقت توانگری (حرانی، تحف العقول ۱۴۰۴: ۲۸۲).
بنابراین، توانایی مالی مصرف‌کننده در تعیین کم و کیف مصرف او نقش بسزایی دارد و سطح مصرف باید متناسب با توانایی مالی شخص باشد.

۲-۴. استقلال اقتصادی

قرآن به شدت خواهان استقلال مسلمانان و جوامع اسلامی از کفار و غیر مسلمانان است و هیچ‌گونه سلطه‌ای را از جانب کفار بر مسلمانان نمی‌پذیرد.

... وَ لَنْ يُجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (نساء: ۱۴۱)؛ و خداوند هرگز چنین قرار نداده است که مؤمنان زیر سلطه کافران باشد.

با توجه به اینکه یکی از راههای سلطه کفار بر مسلمانان سلطه اقتصادی است و این امر در شرایط حاضر به مشکل جدی بسیاری از کشورهای اسلامی تبدیل شده، می‌توان نتیجه گرفت که این مورد از مصادیق بارز و بسیار روشن آیه شریفه به شمار می‌رود، زیرا همین سلطه اقتصادی باعث سلطه‌های دیگر از جمله سلطه سیاسی نیز شده است.

شهید مطهری می‌نویسد:

اسلام می‌خواهد که غیر مسلمان در مسلمان تسلط و نفوذ نداشته باشد. این هدف هنگامی میسر است که ملت مسلمان در اقتصاد نیازمند نباشد و دستش به طرف غیر مسلمان دراز نباشد، وگرنه نیازمندی ملازم است با اسارت و بردگی ولو آنکه اسم بردگی در کار نباشد. هر ملتی که از لحاظ اقتصاد دستش به طرف ملت دیگر دراز باشد، اسیر و برده اوست و اعتباری به تعارفهای دیپلماسی معمولی نیست. به قول نهرود: «ملتی مستقل است که جهش اقتصادی داشته باشد» (مطهری، همان: ۲۰/۴۰۵).

بدیهی است وقتی عملی مورد منع اسلام قرار گرفت، ریشه‌ها و عوامل آن نیز

ممنوعیت پیدا می‌کند. از آنجا که الگوی مصرف نادرست و زیاده‌روی در مصرف در صورتی که کشور از توان تولیدی مناسبی برخوردار نباشد، موجب نیاز به واردات کالا از خارج می‌شود و با توجه به اینکه در دنیای امروز، مراودات تجاری به ابزاری برای پیشبرد اهداف سیاسی تبدیل شده است، پیدایش سلطه و تداوم آن از لوازم اجتناب‌ناپذیر واردات خواهد بود؛ امری که استقلال اقتصادی کشور را به خطر می‌اندازد. بنابراین، برای دستیابی به استقلال مورد نظر قرآن، اصلاح الگوی مصرف و تنظیم آن متناسب با توان و شرایط اقتصادی داخل کشور ضروری به نظر می‌رسد.

۵.۲ اسراف

اسراف به معنای «تجاوز از حد در هر کاری است که انسان انجام می‌دهد» (راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن ۱۴۱۶: ۴۰۷). اسراف یکی از موضوعاتی است که در قرآن مورد اهتمام جدی قرار گرفته است و در بیش از بیست مورد در قرآن به آن اشاره و از آن نکوهش شده است. خداوند در معروف‌ترین آیه می‌فرماید:

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (فرقان:

۶۷)؛ و آنان که هنگام خرج کردن نه اسراف می‌کنند و نه خست

می‌ورزند، بلکه میان این دو، راه اعتدال را می‌گیرند.

پیامبر ﷺ در تفسیر این آیه می‌فرماید:

هر کس در غیر مورد لازم خرج کند، اسراف کرده است و هر کس از

خرج کردن در جای لازم اجتناب کند، خست ورزیده است (طبرسی،

مجمع البیان فی تفسیر القرآن ۱۳۷۲: ۷ / ۲۸۰).

مصرف یک حد بالایی دارد و یک حد پایینی. اگر از حد بالایی آن تجاوز کند

اسراف و اگر کمتر از حد پایین باشد، اقتار و سختگیری است.

اسراف امری نسبی است و بسته به جوامع، افراد و زمان، مصادیق متفاوتی

می‌تواند داشته باشد. همچنین در جوامع مختلف، با توجه به رشد و عدم رشد

اقتصادی، سطح رفاه عمومی متفاوت است. ممکن است استفاده از یک مقدار کالا یا

خدمت، در جامعه‌ای تجاوز از حد به حساب آید، ولی در جامعه‌ی دیگر چنین نباشد (دفتر همکاری، همان: ۲۹۰).

از مجموع آیاتی که در قرآن به موضوع اسراف پرداخته (یونس: ۱۲ و ۱۳؛ دخان: ۳۱؛ قصص: ۱۳؛ غافر: ۲۸، ۴۲ و ۴۳؛ یس: ۱۴ و ۱۹؛ زحرف: ۵؛ مائده: ۳۲؛ ذاریات: ۳۲ و ۳۴؛ اعراف: ۱۱؛ شعرا: ۱۵۱ - ۱۵۲). استفاده می‌شود که اسراف از ویژگی‌های کسانی است که اعتقادی به دین ندارند و به تبع آن اهل تکبر، دروغ‌گویی و جرم و جنایت هستند. طرف دیگر قضیه این می‌شود که انسانهای متدین و معتقد به ارزشهای دینی، نه تنها اهل اسراف و زیاده‌روی در مصرف نیستند که این کار با اساس باورهای آنان در تضاد است. بنابراین، الگوی مصرف صحیح، الگویی است که از اسراف به دور باشد.

۲-۶. تبذیر

گرچه در روایات اسلامی، تبذیر نوعی از اسراف دانسته شده است (کلینی، الکافی ۱۳۶۵: ۳/ ۵۰۱). اما لغت‌شناسان و اندیشمندان مسلمان، تفاوتی به لحاظ معنا بین این دو مفهوم بیان داشته‌اند. طریحی می‌نویسد:

فرق تبذیر با اسراف این است که تبذیر، خرج کردن مال در جاهایی است که نباید خرج شود (یعنی ممنوعیت شرعی دارد) و اسراف، بیش از حد خرج کردن در موارد مجاز است (طریحی، معجم مجمع البحرین ۱۴۳۰: ۹۳).

مصطفوی می‌نویسد:

فرق بین تبذیر و اسراف در این است که تبذیر افشاندن همراه با ریخت و پاش و بدون نظم و برنامه است، ولی اسراف، تجاوز از حد و اعتدال است (مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ۱۳۸۵: ۲۸۵).

ولی مهم‌ترین تفاوت این دو، همان مجاز بودن یا نبودن مورد مصرف است، لذا برخی چنین نتیجه گرفته‌اند:

تبذیر به معنای خرج مال در راه غلط است، مثلاً در زمینه‌ی فعالیت‌های

حرام از قبیل میگساری، یا امور غیر قانونی و غیر شرعی، یا صرف مال به گونه‌ای بدون ملاحظه ... اسراف به معنای هزینه بیش از حد در زمینه‌های مجاز و مورد تأیید اسلام از قبیل غذا، لباس، سرپناه و یا حتی صدقه و امور خیریه است (سیزده اندیشمند و اقتصاددان مسلمان، همان: ۱۲۸ - ۱۲۹).

قرآن به شدت مردم را از تبذیر نهی می‌کند و می‌فرماید:

وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا (اسراء: ۲۶):

حق خویشاوند و مسکین و در راه‌مانده را ادا کن و هیچ تبذیر مکن.

ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم معنای این سخن خداوند «وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا» چیست؟ فرمود: «اینکه مردی همه مالش را ببخشد و فقیر شود. پرسیدم در خرجهای حلال هم تبذیر هست؟ فرمود: «آری» (محدث نوری، همان: ۱۵ / ۲۶۹). در آیه دیگر، اهل تبذیر را برادران و همکاران شیطان خطاب می‌کند:

إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا (اسراء: ۲۷):

تبذیرکنندگان با شیاطین برادرند و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاس بود.

از آنجا که تبذیر نوعی از اسراف است و تنها آن‌گونه که برخی گفته‌اند، تفاوت در مورد مصرف دارد که تبذیر را به مصرف اموال در راههای نامشروع اختصاص می‌دهد، تمام آثار و پیامدهای اسراف در تبذیر هم وجود دارد و همان‌گونه که الگوی مصرف سالم با اسراف سازگاری ندارد، با تبذیر نیز همخوانی ندارد.

۷-۲. اتراف

«اتراف» از ریشه «ترف» به معنای توسعه و فزونی در روزی است (راغب اصفهانی، همان: ۱۶۶). «مترف» از ریشه «ترف» به معنای تععم و بهره‌مندی از نعمتهای دنیوی و توسعه زندگی در دنیا و لذت بردن همه‌جانبه در آن است. اتراف به معنای «باطار» (غرور) و طغیان نیز به کار رفته است که معنای مجازی آن به شمار می‌رود،

زیرا غرور و سرکشی از لوازم توسعه زندگی و روزی است (مصطفوی، همان: ۴۱۶).
آیا هر کسی که برخوردار از نعمت و روزی فراوان بود، مترف است؟ نه لزوماً،
زیرا بین مترف و منعم تفاوت وجود دارد. مصطفوی می‌نویسد:

منعم به کسی گفته می‌شود که به او نعمت داده شده است، اعم از اینکه
نعمت مادی باشد یا معنوی، کامل باشد یا ناقص، نعمت او را به خود
مشغول کرده باشد یا نکرده باشد؛ اما مترف به کسی گفته می‌شود که در
نعمتهای مادی غرق شده و معنویات را فراموش نموده است (همان).

در قرآن مترفان به شدت مورد نکوهش شده‌اند. در یک جا آنان را به عنوان
کسانی که در صف اول مبارزه با انبیا قرار گرفته‌اند، معرفی می‌کند:

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ
(سبأ: ۳۴ - ۳۵)؛ در هیچ شهری پیامبری را به رسالت نفرستادیم مگر
اینکه مترفان آن گفتند که ما به گفته شما اعتقاد نداریم و گفتند ما
دارایها و فرزندان بیشتری داریم و عذاب نخواهیم شد.

در آیه دیگر می‌فرماید:

وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا
آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ
أَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ (زخرف: ۲۳)؛ بدین سان، پیش از تو، به هیچ
قریه‌ای بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه متنعمانش گفتند: پدرانمان را
بر آیینی یافتیم و ما به اعمال آنها اقتدا می‌کنیم.

یکی از اهداف انبیا، مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی اقتصادی و تلاش برای توزیع
عادلانه درآمد و ثروت و جلوگیری از اسراف و تبذیر و زیاده‌روی در مصرف بوده
است. این هدف، به مذاق مصرف‌گرایان خوش نمی‌آمد و موجب می‌شد که با اتکا
به دارایی و قدرت مادی خود در برابر پیامبران موضع بگیرند.
آنان نه تنها به مخالفت با پیامبران برمی‌خاستند که گاهی وجود خدا و معاد را نیز

انکار می کردند. قرآن می فرماید:

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَآتَرْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلَكُمُ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ (مؤمنون: ۳۳)؛ گروهی از اشرافیان قومش که کافر بودند و دیدار آخرت را دروغ می شمردند و در این دنیایشان عیش و نعمت داده بودیم، گفتند: این مرد انسانی است همانند شما از آنچه می خورید می خورد و از آنچه می آشامید می آشامد.

علامه طباطبایی می نویسد:

خداوند آنان را با سه ویژگی وصف کرده است: کفر به خدا با عبادت غیر او و تکذیب معاد و جهان پس از مرگ. با تکذیب مبدأ و معاد، از تمام چیزهای ماورای جهان مادی بریده شدند و چون در این دنیا متمکن و از زینتها و مظاهر جذاب آن بهره مند بودند، دنیا آنان را فریفته خود ساخت، به طوری که با متابعت هوای نفس، هر حقیقتی را فراموش کردند. از این رو، یک بار خدا را انکار کردند، بار دیگر معاد را و در نهایت نبوت و دعوت پیامبران الهی را، چون دعوت انبیا با منافع مادی برخاسته از هواهای نفسانی شان در تضاد بود (طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن ۱۴۱۷: ۱۵ / ۳۱).

در آیه دیگر به اتراف به عنوان سرچشمه فساد اشاره می کند و می فرماید:

فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَتْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ (هود: ۱۱۶)؛ چرا در میان مردمانی که پیش از شما بودند - جز اندکی که از آن میان نجاتشان دادیم - خردمندانی نبودند تا مردمان را از فسادکردن در زمین باز دارند؟ ظالمان از پی آسودگی و لذات دنیوی رفتند و گنهکار بودند.

در این آیه شریفه، یکی از سرچشمه های ظلم و جرم، پیروی از هوسرانی و

لذت پرستی و عیش و نوشها ذکر شده که در قرآن از آن تعبیر به «اتراف» می‌شود. این تنعم و تلذذ بی‌قید و شرط، سرچشمه انواع انحرافات است که در طبقات مرفه جامعه‌ها به وجود می‌آید، چرا که مستی شهوت آنها را از پرداختن به ارزشهای اصیل انسانی و درک واقعیتهای اجتماعی باز می‌دارد و غرق عصیان و گناه می‌سازد (مکارم شیرازی، همان: ۲۷۷/۹ - ۲۷۸).

در آیه بعدی می‌فرماید:

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ (هود: ۱۱۷)؛ و چنین نبود که پروردگارت آبادیها را به ظلم و ستم نابود کند، در حالی که اهلش در صدد اصلاح بوده باشند.

از مجموع این دو آیه استفاده می‌شود که خداوند جوامع پیشین را که در آن اکثریت مردم گرفتار زندگی اشرافی و مصرف‌گرایانه شده بودند و تنها تعداد اندکی در صدد اصلاح جامعه از این وضعیت بودند، نابود کرده است. علت نابودی آنها هم این ذکر شده است که در آن جوامع کسی به دنبال اصلاح نبود، یعنی مردم به آن همه گناه و فساد که مصرف‌گرایی در رأس آن قرار داشت، بی‌اعتنا شدند و خداوند هم آنان را نابود کرد، زیرا سنت الهی بر این است که هر گاه جامعه‌ای ظالم باشد اما به خود آمده و در صدد اصلاح باشد، می‌ماند، ولی اگر ظالم باشد و در مسیر اصلاح و پاکسازی حرکت نکند، نخواهد ماند (مکارم شیرازی، همان: ۲۷۷/۹).

آیاتی دیگری نیز در قرآن وجود دارند که رابطه مستقیمی را بین اتراف و نابودی جامعه بیان می‌کند:

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا (اسراء: ۱۶)؛ چون بخواهیم منطقه‌ای را هلاک کنیم، فرورفتگان در نعمتش را بیفزاییم، تا در آنجا تبهکاری کنند، آنگاه عذاب بر آنها واجب گردد و آن را درهم فروکوبیم.

این آیه قرآن ارتباطی را میان اتراف و هلاکت آن شهر نشان می‌دهد (مترجمان،

تفسیر هدایت ۱۳۷: ۶ / ۲۱۱). در آیه دیگر می‌خوانیم:

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتَلَّكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ (قصص: ۵۸). «چه بسا مردم منطقه‌ای را هلاک ساختیم که از زندگی خویش دچار سرمستی شده بودند و این خانه‌های آنهاست که بعد از آنها، جز اندک زمانی کس در آنها سکنا نگرفت و ما وارث آنان بودیم.

«بطر» به معنای طغیان و سرکشی در نعمت است (طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن: ۱/ ۶۱). طغیان در معیشت همان چیزی است که امروزه از آن تعبیر به مصرف‌گرایی می‌شود.

خدا شهرها را تنها به مجرد مرفه بودن مردم آنها، ویران نمی‌کند، زیرا چگونه می‌تواند چنین باشد، در صورتی که فراوان بودن وسایل معاش و مرفه بودن زندگی مردم، همه از آن خداست. کسانی که می‌پندارند دین معارض نعمت است و در تفسیر آیات و روایاتی که به موضوع زهد ارتباط پیدا می‌کند، معتقد می‌شوند که دین با دنیا یا با سیاست و... نمی‌تواند جمع شود، در اشتباه‌اند، چون توجه ندارند که سبب از بین رفتن شهرها و مناطقی که در آیات ذکر شده، غرور و طغیانی است که از وفور نعمت برای مردم آن شهرها پدید آمده و نعمت الهی به هدفهای خود نرسیده است، نه صرف وفور نعمت و سطح بالای رفاه مردم (مترجمان، همان: ۹ / ۳۲۷).

خداوند همچنین می‌فرماید:

وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ، فَلَمَّا أَحْسُوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ، لَا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلَى مَا أَنْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْتَلُونَ، قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (انبیاء: ۱۱ - ۱۳).

چه بسیار مناطق آباد ستمگری را که ما درهم شکستیم و بعد از آنها قوم دیگری روی کار آوردیم، آنها هنگامی که احساس عذاب ما را کردند ناگهان پا به فرار گذاشتند! فرار نکنید و بازگردید به زندگی پرنواز

و نعمت تان، و به مسکنهای پر زرق و برقتان! تا سائلان بیایند و از شما تقاضا کنند (شما هم آنها را محروم بازگردانید)! گفتند: ای وای بر ما که ظالم و ستمگر بودیم.

عبارت «لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَيَّ مَا أَتَرَفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْتَلُون» ممکن است اشاره به آن باشد که همواره در این زندگی پرنواز و نعمتی که داشتند، سائلان و تقاضاکنندگان بر در خانه‌های آنان رفت و آمد داشتند، با امید می‌آمدند و محروم بازمی‌گشتند. به آنها می‌گوید: بازگردید و همان صحنه‌های نفرت‌انگیز را تکرار کنید. این در حقیقت نوعی استهزا و سرزنش است. بعضی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که جمله «لَعَلَّكُمْ تَسْتَلُون» اشاره‌ای به دستگاه پر زرق و برق و کبریبایی آنهاست که خود شخصاً در گوشه‌ای می‌نشستند و فرمان می‌دادند و خدمتگزاران، پی در پی نزد آنها می‌آمدند و سؤال از امر و فرمانشان می‌کردند. اما اینکه گوینده این سخن کیست در آیه صریحاً نیامده است. ممکن است ندایی به وسیله فرشتگان خدا یا پیامبران و رسولان باشد، یا از درون ضمیر مخفی و وجدانشان. در حقیقت این ندای الهی بوده است که به آنها گفته می‌شد: «فرار نکنید و بازگردید» و از یکی از این سه طریق به آنها می‌رسیده است. جالب توجه اینکه در اینجا از میان تمام نعمتهای مادی، روی «مسکن» انگشت گذاشته است. شاید به دلیل اینکه نخستین وسیله آرامش انسان وجود یک مسکن مناسب است، و یا اینکه انسان غالباً بیشترین درآمد زندگی خود را صرف مسکنش می‌کند و نیز بیشترین علاقه او به آن است (مکارم شیرازی، همان: ۳۶۷/۱۳ - ۳۶۸).

زندگی مترفانه علاوه بر اینکه به نابودی جوامع در همین دنیا منتهی می‌شود، در قیامت نیز عذاب الهی را در پی دارد. قرآن می‌فرماید:

إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ (واقعه: ۴۵): اینان پیش از این در ناز و نعمت بودند.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌نویسد:

این بخش از آیه بیانگر علت عذاب شدن عده‌ای در قیامت است، زیرا اینها اهل اتراف و طغیان در نعمتهای الهی بودند و به گونه‌ای غرق در نعمت شده بودند که همه چیز (خدا) را فراموش کرده بودند. بنابراین، مترف به کسی گفته می‌شود که به نعمتهای دنیا دلبسته شود، حال آن که نعمت کم باشد یا زیاد. همین‌که انسان مشغول به نعمت شود و بخشنده آن نعمت را فراموش کند، مترف گفته می‌شود (طباطبایی، همان: ۱۹ / ۱۲۴).

در آیه دیگر نیز به سرانجام مترفان اشاره می‌کند:

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْرُونَ (مؤمنون: ۶۴). تا آنگاه که نازیروردگانشان را به عذاب گرفتار کنیم و ناله سر دهند.

ذکر خصوص «مترفین» در اینجا با اینکه گنهکاران منحصر به آنها نیستند، یا به دلیل این است که آنان سردمداران گمراهی و ضلالت‌اند و یا برای این است که مجازات در مورد آنها دردناک‌تر خواهد بود. ضمناً منظور از عذاب در اینجا ممکن است عذاب دنیا یا عذاب آخرت یا هر دو باشد، یعنی هنگامی که عذاب دردناک الهی در این جهان یا آن جهان دامانشان را فرا می‌گیرد، نعره و فریاد بر می‌آورند و استغاثه می‌کنند، اما بدیهی است در آن هنگام کار از کار گذشته و راه بازگشت وجود ندارد (مکارم شیرازی، همان: ۱۴ / ۲۷۰).

از مجموع آیاتی که درباره اتراف و سرنوشت مترفان آمده، استفاده می‌شود که الگوی مصرف باید به گونه‌ای تنظیم شود که انسان را به سمت غرق شدن در ناز و نعمتهای مادی سوق ندهد تا همه باورها و ارزشها، از مبدأ و معاد گرفته تا نبوت و امامت، را منکر شود و دچار غذاب بی‌پایان الهی گردد.

۸۲ مصرف‌گرایی

گرچه اسراف، تبذیر و اتراف هر کدام تعبیر دیگری از آنچه امروزه با نام مصرف‌گرایی یاد می‌شود هستند، ولی در میان آیات قرآن، علاوه بر عناوین

پیش گفته، به مواردی برمی خوریم که بدون هیچ عنوانی، از شکم بارگی و زیاده روی در مصرف نکوهش شده است. از این رو، عنوان «مصرف گرایی» برای آنها برگزیده شده است. قرآن در یک مورد می فرماید:

ذُرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمْلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (حجر: ۳)؛ بگذار تا بخورند و لذت ببرند و به آرزوهای دور و دراز مشغول شوند، به زودی خواهند دانست.

آیه درباره کفار است. خداوند به پیامبر ﷺ می گوید: اینها را به حال خود بگذار (تا همچون چهار پایان) بخورند، از لذتهای این زندگی ناپایدار بهره گیرند و آرزوها آنها را از این واقعیت بزرگ غافل سازد، ولی به زودی خواهند فهمید. پرده های غرور و غفلت و آرزوهای دور و دراز چنان بر قلب آنها افتاده و آنان را به خود مشغول ساخته که دیگر توانایی درک واقعیت را ندارند. اما آنگاه که سیلی اجل به صورت آنها نواخته شود و پرده های غفلت و غرور از مقابل چشمانشان کنار رود و خود را در آستانه مرگ و یا در عرصه قیامت ببینند، تازه می فهمند که چه اندازه در غفلت و تا چه حد زیانکار و بدبخت بوده اند و چگونه گرمی ترین سرمایه ها را برای هیچ از دست دادند (مکارم شیرازی، همان: ۹/۱۱ - ۱۰).

در آیه دیگر می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ (محمد: ۱۲)؛ خدا کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام می دهند، به بهشتهایی که نهرها در آن جاری است خواهد برد. ولی کافران که از این جهان متمتع می شوند و چون چارپایان می خورند، جایگاهشان آتش است.

جالب توجه اینکه در این آیه، ایمان مؤمنان در مقابل کفر کافران و کارهای نیک مؤمنان در برابر لذت گرایی و مصرف گرایی کافران قرار گرفته است. این تقابل نشان

می‌دهد که مصرف‌گرایی و لذت‌گرایی مادی با ایمان تناسب ندارد. وقتی مصرف‌گرایی با ایمان تناسب نداشته باشد، نمی‌تواند در الگوی مصرف مؤمن محلی از اعراب داشته باشد.

نتیجه‌گیری

از مجموع آیاتی که تحت عنوان مبانی قرآنی اصلاح الگوی مصرف بررسی شد، نتایج زیر به دست می‌آید:

۱. اصول اساسی همچون توحید و معاد و اصل خلافت و جانشینی انسان از خدا، زندگی و رفتار انسان را توأم با هدف و مسئولیت‌پذیری برای رسیدن به آن هدف می‌سازد. این هدفمندی و مسئولیت‌پذیری در حوزه مصرف، پیروی از الگویی را می‌طلبد که انسان را در جهت نیل به هدف یاری دهد. علاوه بر آن، نگرش خاص قرآن به زندگی دنیا، ثروت و رابطه انسان با دنیا و ثروت، با مصرف بی‌قاعده سازگاری ندارد و الگوی مصرفی خاصی را نیازمند است.

۲. ممنوعیت استفاده از برخی کالاها مانند کالاهایی که به انسان ضرر می‌رساند، برخی از مواد گوشتی و نوشیدنیهایی که در قرآن به صراحت مطرح شده است، نشان می‌دهد که انسان در مصرف هر نوع کالایی رها و آزاد نیست و باید ضابطه‌مند باشد و کالاهای مشخصی را مصرف کند و از الگوی مصرفی پیروی کند که کالاهای ممنوع در آن وجود نداشته باشد.

۳. تأکید قرآن بر رابطه برادری انسانها، میانه‌روی در مصرف، توجه به درآمد، استقلال اقتصادی و همچنین ممنوعیت اسراف، تبذیر، اتراف و مصرف‌گرایی، نشان می‌دهد که انسان در میزان مصرف هم باید از چارچوب خاصی پیروی کند و سطح مصرف خود را متناسب با درآمد و شرایط اقتصادی کشور و مردم خودش و خط قرمزهای مصرف (اسراف، تبذیر، اسراف و مصرف‌گرایی) تنظیم نماید.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. آمدی، عبد الواحد بن محمد تمیمی، غرر الحکم و درر الکلم، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.
۳. احسانی، ابن ابی جمهور، عوالی اللثالی، قم، انتشارات سید الشهداء، ۱۴۰۵ق.
۴. بابایی، احمد علی، برگزیده تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، سیزدهم، ۱۳۸۲.
۵. چیرا، محمد عمر، اسلام و چالش اقتصادی، ترجمه حسین میرمعزی، علی اصغر هادوی نیا، احمد علی یوسفی و ناصر جهانیان، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، اول، ۱۳۸۴.
۶. حرانی، حسن بن شعبه، تحف العقول، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۷. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مبانی اقتصاد اسلامی، تهران، انتشارات سمت، اول، ۱۳۷۱.
۸. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، دمشق، دارالقلم و بیروت، دار السامیه، اول، ۱۴۱۶ق.
۹. _____ المفردات فی غریب القرآن، تهران، مکتبه بوذرجمهری مصطفوی، ۱۳۷۳ق.
۱۰. رجایی، محمد کاظم، «تقاضای بازار اسلامی در مقایسه با بازار رقابت کامل»، دوفصلنامه علمی - پژوهشی جستارهای اقتصادی، سال چهارم، شماره هشتم، پاییز و زمستان ۱۳۸۶.
۱۱. رجایی، محمد کاظم، معجم موضوعی آیات اقتصادی قرآن، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، اول، ۱۳۸۲.
۱۲. سیزده اندیشمند و اقتصاددان مسلمان، مباحثی در اقتصاد خرد. نگرش اسلامی، ترجمه حسین صادقی، تهران، مؤسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه تربیت مدرس، اول، ۱۳۷۵.
۱۳. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.

۱۴. طبرسی، رضی‌الدین حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ق.
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۱۶. طریحی، فخرالدین، معجم مجمع البحرين، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، اول، ۱۴۳۰ق.
۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۱۸. مترجمان، تفسیر هدایت، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.
۱۹. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفا، ۱۴۰۴ق.
۲۰. محدث نوری، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۸ق.
۲۱. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، اول، ۱۳۸۵.
۲۲. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران، انتشارات صدرا.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۲۴. ملک محمدی، حمیدرضا، بر لبه پرتگاه مصرف‌گرایی، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، اول، ۱۳۸۱.
- مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی